

۱۸۵۹

بجواب نویسند و ایشان چند سی نزد خود نگهداشته بلاخره چنین جواب دادند که در مقابل سخنان  
 جوابی نپذیردم شمشیر آید بر نیت دشا از اقدام علمانا امید شده لوح را بسلامت قبول نزد میرزا حسین خان  
 شیرالدوله سفیر کبیر ایران نیرستان و تابا ولید دولت عثمانی اراده داده موجبات مشقات و خطرات  
 بر جمال اسی را بیشتر فراهم سازد ولی بواسطه لوح مذکور حجت بر شاه و مجتهدین ایران اتمام شده و شاه  
 بنوع اجمال منتفت گشت که متقاعد امر اسی خبر من تل و نیت و مدافع در امور سلطنت ندارند  
 و ازین روانگی آسایش خاطر یافت و جمال اسی پس از واقعه شهادت مذکوره تا مدتی بیدار گشته  
 از الواح صادره ذکر جمیل آن جوان رشید فدائی را نموده و بر ابدیع خوانند و <sup>در اینجا</sup> بآبند و فیله از بیانات مطهر  
 در آن لوح و نیز از الواح دیگر که ذکر بر بیع و واقعه مذکوره در آنست ثبت میداریم قوله کلمت حجت و  
 منت کلمه ای سلطان نجات و حجت در حق این عباد و انقلب فرموده و شطو  
 بعد بر کشیدن گواه عاشق صادق در اسباب باشد و لیکن بعضی از علمای اهل  
 قلب انور مطلق زمان را نسبت به صحرای حرم رحمن و فاصل از کعبه عرفان  
 مکه نموده اند اچکاش و ای جهان آوای پادشاهی بر آن شر او صد گرفت که

حاجی نا علی در ضمن مرثیه مشهوره اش شاه چنین نوشت از وقتی که اینها بنامی خروج بسیف که از فتنه است  
 و تصدیقشان تصاحب دولت سلطنت است که پس از کلمت رواج این منت و طریقت به بند و خود  
 در جواب سئوال که از بها و ایشان سئوال شده است و در هم زار شده و سئوال کرده اند از زمان خروج ایشان  
 ازین ممنت دولت معین فرمایند در جواب فرستاده است زانی که شمشیری از غلاف کشیده شود معلوم  
 است این در مقابل اولیا و دولت است و الا در مقابل جمال ملت کشیدن فخرش از نامه  
 کانی بلکه زیاد است

سالیست و منتهی ۱۱۷

۱۸۶۹

واقعات سال ۱۲۸۴ هجری

سه لسان القدره ما فی ذلک الایام فلما ارباه ملکوت الامر و تجلبت علیها من  
مشرف الوجه انا و من انوار ذاک الاشراف فداخذ الایام حاج علی شان طار و نوار  
الایام فداغ لضره ذک مالک الایام بحرف عیون النضر و بین هیا کل الایام فدا  
فدا العام لله ما حملت ذک الایام و بحرف عنده الاقدام انجب انما مات الایام  
الایام به اضربح الجوان و قلب الامکان ان امره و بالار الایام انما لیا  
الایام و الرفیق الایام بدحوصل الایام الی الله العزیز المسئمان المحسبه  
من تعب الایام و مالک الایام به اخذت الایام کل القیائل واضطرب  
ادان الظلم و اشرف وجه النضر من ان الایام فدا هل جعل الایام الایام  
ما لکما فدا و انما المقام انقطع عند الایام به اطهرنا الصبحه مره اخری علی

در بدایت سال درم سخن جناب بر بیع بقصد آمد و اورا مانند کوزه ناز مسعوث فرمودند چنانکه بکسی خان نورد  
شاه زرد قار و مسر و عیشت و تحمل زجر و عقاب را غر را بیان کردش گفت بهمان حالت که در بین سار  
محابا بیدر منصف بود شکستش برداشته و نردش آوردند چون شاه بده نمود امر کرد که اگر متقی از او بماند  
دست از خورش برداشته بدست بیخ خان سپارند تا معالجه کند و بهبودی حاصل شود ولی چون بیانش  
رفت و فوات کرده بود و تا چند یوم اردو و مالی را چنان حفظ اب احاطه نمود که نفسی بیدار نمود و فایده  
در کوه یافت نمیشد در جمع منظر و تخییر و چون جبر شهادت با شما شمش بخیر مبارک رسید تا نزد علم اعلی  
در هر کجی که نازل ذکر قربانی اورا میخواندند و میفرمودند ذکر قربانی بدیع علی اذکار و الواجبت و در ذریع کجا اند  
از اجامی الهی نازل که زود دست حفظ و غدا و انواع بلا ایران را احاطه نماید و چنان تحمل شد که ایران در  
دو هزاران مادی از شدت جمع فرزندان را خوردند و ارباب ثروت و خزان از شدت گرسنگی بملاکت  
رسیدند و اما اجاب محفوظ ماندند . مضمون کلام بنیر زهری

سال هجرت ۱۱۹ و پنجم

واقعات سال ۱۲۸۶ هجری

۱۸۶۹

همینه بنا پلئون سوم پادشاه فرانسه است و چنانچه در بخش سابق اشاره کردیم لوجی مفضل خطاب  
 بوسی در آورنده صدور یافت که آنرا بواسطه فونول منقش سال داشتند و فونول مذکور در اول  
 درود جمال بی سجن شکا نزد غضن اعظم ابلان داشت که نامه را بنا پلئون رساندم و جوابی ندادند  
 لوج ثانی صادر شد که عادی تهدید و انداز و اخبار از ترغیح تحت امپراطوری و تبدیل غرضش بدست  
 بود و قیصر کتافا کو از محترمین مسیحیان بیروتی ساکن شکا که نزد غضن اعظم اظهار ارادت اظهار  
 میکرد لوج مذکور از عربی بلفت فرانسه ترجمه نموده برای بنا پلئون فرستادند و او غرور و استیجاب  
 در زنده جنبه و استقامتی بروز نداد و هنوز چند سالی گذشت که در محاربه مشهوره بلین او پادشاه  
 پروسیس لبال ۱۲۹۰ شکست خورده مغلوب آیر گشت و قیصر مذکور از شاهجه تختی ابدار  
 مذکور به بزمانی اندک بعین بحقیقت این امر حاصل نمود ولی سید محمد صفه نمانی پیوسته راه میا  
 نیز و چنین میگفت که ایشان اخبار اطلاع از طریق علم جبر حاصل میکنند و اعلم مذکور و علم کبر  
 این امر را بر پا داشته مردم را تسخیر نمودند و تواریشان بجوای که بتو تعلیم دهند اگر حق اندک بکنند  
 زیرا انجیل در حق بیت و قیصر سنجاشش فریب خورده اندک لغزش یافت و در واقعه سید محمد

چنین آورده اند که چون لوج بنا پلئون رسید به عثمان نمود و عبارت با این مضمون گفت من منتظر آمدن مسیح معتقد  
 بیدر آسمان نیستم و خوشش شخص را مل خوانده اظهار عدم استقبال نمی در رسول کرد و جمال بی پس از اجتماع این چند  
 شی که در محضرشان جمعی از جماعت بودند در مابست سلطت و همینه تقریباً چنین فرمود بی عقلمت بناد و بنامی سید  
 که از زیاد عطا از نفس معطلی اعراض میباید چنانچه سلطان پارس افزوده اظهار دست از زمین جدا کند و پیش که  
 پیش از گرفت دست دیده شد و فرمودند ما دست را با این دست بدار عطا نمودیم و بعد اصابع دست دیگر را گرفتند  
 که از زنده فرزند و بایست هم افه نمودیم و در وقت ادراک افه دست را جمع و قبض فرمودند و این سال ۱۲۸۸ بود

سأل ميت وسمي

١٨٧٠ م

واقعات سال ١٢٩٧ هـ ق

بطبيب جاذب بفتت اعضاءه الاخرى فما كان كذا لك بفسلكم العليم الجليل  
 نواه ضفت ابدى الذين لخدمهم بكر خير الفرد على شان لا يعرفون خبر افتكم فكيف  
 هذا الامر الا وعر الخطير ان سعى لعد من هو لا في صحنه لم يكن مقصود الا با  
 ينفع به اسما كان او رسما لدا لا يقدر بربه الا على ويدر مقدر وود والذوق جملة  
 الله الذي ان الاعظم وسبب الاسم لصحة هو اتحاد من على الارض على امر وا  
 وشرعية ولهذا هذا لا يمكن ابد الا بل سبب جاذب كامل مؤيد لعمى هذا هو  
 الحق وما بعد الا الضال المبين كلما التي ذان الفيت الاعظم واشرف  
 فزان النور من شرف القدم منعه الطيبون وصاروا سجايا بينه وبين العالم  
 فدا ما طاب مرضه وبعث نفسه الى الجبين انهم لم يقدروا على حفظه وصحة و  
 الذي كان منظر العذرة بين البرية منعه اراد بها الكسب ابد المطيبين  
 فانذروا في هذا الايام التي الجمال القدم والاسم الاعظم لخصوه العالم  
 وانما انهم انهم فاموا عليه باسباب شاحذ واوتكبل ما فرغ به روح الا  
 الوصيل ومجونا في الخرب لباورد مقام الله انطلق من ذبلة انا والمطيبين  
 اذا قبل لهم الا مصلح العالم فالمراد بجمع ان الله من المفسدين ... با  
 مشر الامرا لما صرتم معايا لوجه الشمس ومنعتموها عن الاشراف ان يصروا  
 ما ينصحكم به فلم الا على لعل تنزيح به انفسكم ثم الفقراء والمساكين  
 فسل الله بان يربط الملوك على الرضخ انه لعمى الفادر على ما بيننا باشر  
 الملوك انا انظركم في كل سنة من فادونكم فصا وكم ومحلونها على الرضخ

سال بیت و ششم

واقعات سال ۱۲۸۷ هجری

۱۸۷۰ م

انصفوا یا علی انصفین و بعد از آن چند آیه میکل با تمام رسید و فرمودند که اگر این سبک در ارض مقدسه  
 بنا نهادنیرسید امر آنه با سرعت که باید آفاق را احاطه نماید نمینمود ولی از اثر تعمیر و اتمام این سبک  
 روس در دربار عظمت خاضع و علم اسم اعظم در قتل عالم مرتفع خواهد شد و فی الحقیقه  
 بیخ آنهمه آیات که معادل یک قرآن است در یک صفحه و میکل با این حسن خط ایستی بوده که  
 در کل اعیان با علی اندامسادی است که یا اهل الامکان فاقوا بشی ان کنتم صادقین آنزده مقدمه  
 اصفی مقدس از وصف است و در بعضی حیوان در میان همین عظیمین در نظر اهل بی منسوب  
 فتنه زنجبان و شهادت ابابصیر و آقا سید شرف

در خلال احوال مذکوره فتنه زنجبان برخاست که محلی از آن چنین است آن سید شرف جوانی  
 غنی و جلیل و صاحب عشرت و حسب نسب جمیل که والدش از شهید اصحاب محبت زنجبانی بود  
 چنانکه در بخش سابق اشاره کردیم مادر نه زنده ایامی شرف و ستمخانه از محضر اهل محرمه با یکبار  
 و عشق سرشار محبت بوطن نمود و آقا ماد علی که نیز پدر و آقا شرف از شهید اصحاب محبت  
 بودند بادی لغوت و اقدار ایمانی معرفت و اتحاد کرده بشر امر اهل ذر زنجبان پرور خستند و  
 الواحی که بر ایشان از ادرنه و عسکار رسید و ماد علی بنام ابابصیر سومی گردید آتش عشق را بوی  
 شیده در قبشان بر افروخت و مجلس محاجه و مناظره با برخی از علما و غیر هم آهسته  
 گشته و ابابصیر با دلائل عقلیه و نقلیه اثبات امر محبوب و مناظرین از بابیه و سایرین را مغلوب  
 و مغلوب همی نمود چنانکه مردم از تعصب و عناد بپوشش که چند و علما و رفیع و بر از عمید الملک بن  
 مجید الدوله حکمران جو هستند و واقعات انام محبت را سخن طر آوردند و اتفاقا ملا آقاسی در نزد  
 مجتهد معاند مذکور در بخش سابق که از آذربایجان عازم طهران بود بزنجبان داد شد و اتفاقا

سال هجرت ۱۲۵۰

۱۸۷۰ م

واقعات سال ۱۲۸۷ هجری قمری

انام و فراتشان و در جهان حاضر بودند و شگفت اندر شدند و بسادرت قبضه وی نکردند و تنی از  
 سادات علما که نسب و قرابت بدو داشت نزدیک زلفه عباسی خود را بر سرش انداخت  
 و بعد از آن بصورت رساکفت سید اشرف تبریزی کرد و با بی نیت و خواست بدین  
 ویرا از قتل نجات دهد ولی او بادت اشارت کرد که تبریزی نکردم آنگاه با درش (امام شرف)  
 که از روزنات جلیله بعد بود متصل شدند که پس را منع نمایند و او بمیدان فدا حاضر شد و چنانکه  
 چشم مادر بفرزند افکند گفت ای اشرف کدام عبرت رخصی شدی که ابا بصیر قبل از تو فدا شود  
 بشتاب خود را با و رسان که عقب نمائی و پدیرت را در عالم بالا نزد پدرش شرمندگی ساز  
 و مردم چون این بدیدند و شنیدند با سنگ و کلجوخ بر آن زن رشیده هجوم بردند و سید  
 اشرف در حالیکه خود را بکون ابا بصیر زخمین کرد از جلا و الهامتس نمود که ویرا بزودی طغی سازد  
 و جهان کیفیت که دست در آغوش شهید داشت او را سر بریدند و مادر بیگانه پسر متکبر  
 ولی اشک از چشمش جاری شد و اینوه مردم چندان میر غضب زدند که یک چشمش کشیدند  
 و جوانان بدحسیت و عبرت کرده جو هستند جد آنسید مظلوم را غسل داده دفن کردند

آقا سید شرف در زره نایب که با خواهرش در آورده بود شنیدند که لوطی از قم ایسی بنام شیخ سلطان که بخواهد شرفه آن  
 چنین فرمودند که ندیم از سر خود شنیدم که بینه باید چنان ندیم در سبیل من قیامت آنکه که تبدیل قبول کند چنان  
 مستفاد میشد که باید یکی از عثمان ندان شود بدون تغییر تبدیل چون سینه اشرف این بینه بر او فرخته اذن جوع  
 خواست و با خواهر بر چنان گرفت و ابا بصیر طلوع یافته چنین گفت که اگر احکم بستم که خود را فدای من سازم تا فدا  
 بدان شود و علانیه در بازار فدا تبلیغ بر کشید و بالاخره هر مرد دست در آغوش یک دیگر نیرد من تا شتافتند  
 و صبح بعد از شهادت آن صحر و محض انچه واقع گشت که در ۲۳ ربیع الاول ۱۲۸۷ بود . میل از نزدی

سال هجرت ۱۲۷۰

واقعات سال ۱۲۸۷ هجری  
گشت و بیت و دو ساعت با حال رضا بقضا و توسل بمقام ابی و مناجات فتح ابوالقاسم  
برای اجابا باند آنگاه بعالم بها خرامید و این مصیبت بر عالم ابی و اجناسخت نوژ و گران شد  
جسد او در قلعه غسل و کفن نمودند و جمعیتی از محرمین بدم برای تشییع حاضر شده بمقام بی آ  
صالح برده بنجاک سپردند

چونکه در شب یکم شده سال تمام این عرصه تمام شد اول آن بچند است آمد از خرقا که کمپنی هزار با سلف  
روز و شب بوجه رحمت او بود و می سبحان و می دم تا دل براد ستمی زین شغل اگر پوش فرغ ز شیناق فرزند خرم چون چراغ  
بیشدی ستان بر بالای بام با کرم مناجات و کلام اندر آن وقت که صد تیغ و بر میشدی طار و بر آن وجه غیر  
می بودی هیچ از خود با خبر تا که ظاهر آید شش ز آنجا اثر بود ایشان تا که در شهادت هم محرم هم صفر گذشت در وقت  
بیل حبه در بیخ اولین اربع و عشرین شد و ده جان از زمان شمس افغان در اول همین عشرین سال  
نیست چون که گذشت از کوه همیشه از باوه رب اگر بود به تا قبل بر باه است شد عاشقانه در حضورش شد  
بوده هر شب از شش وقت لغا که در یسه و می سلطان لغا چون که شد بر خلقش دید و گذرد سخت بکشید از جام ششود  
گفت شد کای مهدی میر شد در که هفت تا تو با نیست کار با تو کار با ما انجام شد رویام کنون که وقت تمام شد  
شد بیام آن عرصه انبیا می شد با پس بر نغمه قبس بر آید با مناجات و دعا جبار شد انقدر خرق بناز و آید  
با طرب بزوح سر و خوشترام شش میسر بود در بالای بام مست از جام لغا میزد قدم لیک چشم انور شش بودیم  
در سان با نغمه مایه شش اشین ابیات در قافیه شش تا که مضمون کل البعد حوا بر کشید آید و شش از دیده  
که نرم بسوط با کل وجود در قدم خالی اگر گفت بشود گرم در فیض شهادت فیض با تا شود بر استانت بیخ با  
چون مناجاتش این عنوان نغمه از لحن علیا کشید ای سعادی است این صفت تو را بس قبوله بس تو را انداز  
چون بگوشتش نغمه مجرب شد مرغ جاش بر زده و مجد شش یک در بچه بود در بالای بام شد در آن که متعلق چون معلوم  
انکه مجرب بهار اعشش شد منظر در زبانش چون ترش شد همین یک مصححش بیخ سال باقی است ازین جا و جلال

سال هجرت نهم ۱۲۹

واقعات سال ۱۲۸۷ هجرت

۱۸۷۰ م

جمال اسی و عمرمان در شهر حیدرآباد از قتل خارج و آزاد و مجله‌ها و خانه‌های مستغرف شدند و از جانب دولت مقرر گردید که حکومت عملاً اجرت خانه‌ها را بدهد و ضبطه را بر دارد و جمال اسی نخست در خانه مشهور بخانه ملک مقابل در باقی است حبسند و اکثر اصحاب در دیگر خانه‌ها

در به ساعت که آن برهما	سنبط گردید بر ارض برهما	در حقیقت روح او تسلیم شد	اینقدر صفت ازشته نکریم شد
تا حرم تبه کل درستان	و کلچ چینه از آن کستان	با تمام در دمای بی جا	با عظمی کامه از هم سوا
از جگر آن روح حق آید نرود	وای بر نادر و دو هم آید نرود	صبر کرد و نیتیم همه گل	مشهد شاه شاه کل
ساعت آخر نغمه بر دین حسین	عوض عظم را آرد بکین	کز زبان من بگو بر میدیم	کای جالت با به و شادیم
آنچه سنجوای بخواه از من کزین	که عطا نمانیت بچید چون	آنچه باشد خواست هر گل	است در پیشم بیجا سنجاب
گر شفا خواهری شفاست میدیم	تا ابد کورت است میدیم	خواید از راه را انصاف نمود	با نیتیم همه خنده لب گشود
کای تو خصم عظم محمودین	وای به است بر ملک شکرین	عرض کن از من بجان کما حذر	می خوانم از تو جز ترس جز
لیک دارم از عطایت یک کتا	که قیمتت را رسانا بر لغا	بهره خان و علی بعد تسلیم	شاد در پایش کز تیرین سبیل
بر درگرمه بر ام مطلقا	ببداران گشتی ابرو لقا	شاه سهند شش مقبول داشت	بشش آیت نامزد داشت
کای نه است که عشق من	وای شارت هر که شد شمشان	در چنین وقتی هم ای روح روان	می خوانم بر سر در سستان
ساعت اینین شیرین از نزل	پرزو آن در کار صوفی و نزل	در بیان شد شد خیمه با	از به تجیرانی روح نوا
هر که بر آن خیمه افادش نظر	شعله در شد از دندش شعله	چون برودن کردند ازین بر	یک چون گل ز روح کوشش
خوش نقش گشته بود از خون	.....	چون حسن نشاد با این خم	ویدان بر این چنین روزم
در آلود در بر سر دیده نهاد	صیبر در آن کلمه بیرون نهاد	چون بهوش آمد بختنا بر کلم	آمد خوشن فقیس بر کلم
جانم کفان نورش مبرم	سوی پیر یا صبورش مبرم	سوی بابای عشقش مبرم	سوی بر حقیقتش مبرم
تا که بوی یوسف خود بشنود	پرس بر بیان نیت کوشش	چون آینه بجز آن جسم بلور	چو در صبح در صندوق
در میان و در میان کیه سنا	در زبده شش جو مایه تری سنا	چون بران کرد آن در ترم	مرقع شد نقش آن حرم
شعله بر رفت که در آن آواز	هر دو بر فلزم خون او شاد	پشت حکایت از شمشاد سنا	بست جان که هم از صانع



سال هجرت و ۱۲۱

۱۸۷۰ م

واقعات سال ۱۲۸۷ هجرت

انتقال فرمودند و از آنجا نیز تقریباً پس از سه ماه بخانه دیگر نقل نمودند که چون چهارمین محل اقامت اهل بی بود برابره معروف گردید و پس از قلیل زمانی از آنخانه نیز بخانه معروف بخانه عودی رفتند و مالک خانه مذکوره حواجه عودی مسیحی خمار از تجار بلده و با حواجه عودی مسیحی از اعیان و اعظم شرکت در مال و در ایجاد در مذمت اتصال خانه و منزل داشتند و با مینا ایلی معروف بخت و ناست بود ولی در آن هنگام که دولت عثمانی جمال اهل بی از ادرنه حرکت داد شروع ببناء قصری شهر در جنب باغ بهی نمود و بهی نام باغ وسیع و لکثانی بود که عبد الله پاشا یکی از حکمرانان عکا در مسافت یک مینی آن عبد بنا نهاد و اشجار بسیار از قبیل لیمودرغال و سرو و غیره و گلها می فرادان در آن کاشتند و عمارتی بزرگ در آن که وسیع ساخت و مقصود حواجه عودی از بنا کاخ مراد که در قریب شهر ادرنه مصرف نمود آنکه خود و خانواده اش جنب بهی ادره ای اطیب زندگانی کنند و در آن ایامی که جمال اهل بی و صحاب و قشقه بودند همیشه مذکوره حواجه عودی چنین قصری مشهور در بلده سوریه بسیار و عنقریب اطراف آنجا معمور میگردد و چون اقدام باین عمل و صرف و کحتل صرف نفوذ با هبطه در نظر حواجه عودی مذکور خارج از طریق حرم در پیش خانواده بود شرکت بخت و مداخلت نکرد و چند خانواده از افرای عودی <sup>فقط</sup> موا نظر کرده هر یک برای خود در جنب قصر خانه ساختند که نسبت باین عکا منظم در بنا و وسیع و لکثانی بود و هنگامی که جمال اهل بی از قشقه خارج شده در خانه های مالک و مقصود در آن اقامت داشتند قصر و عمارت مذکوره تمام یافت و عودی عازم مسکنی در قاهره شد و خانه مسکونه مذکوره خود را بنوع ایوبار بحال اهل بی داد که پشت و آنخانه در عکا

سال شصت و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق

۱۸۷۹ م

بمت بر آن نهادند مفدا لکت که در این هنگام که بجانته عودی مذکور قرار یافتند ستمار خادان را  
 حاصل شده و جمال اسی حاسم مذکور بغدادی و هم انا شیخعلی یزدی مذکور را بطلب هفت تن اسرا  
 که از مصر بخبر علوم سودان تبعید شدند فرستاد تا آنرا باقیه از واقعات خبر داده بمبرسد با مکر  
 مرسلات در اسکندریه که میکاریم هدایت کرد در ابطه ارض مقصود با اجبار در بلاد مختلفه باز شد  
 از عراق و ایران و غیره حاجی در پی سوی ارض مقدس برای زیارت محضر اسی بسیار گشته  
 و الواج بسیار صادر گردید و چون انا شیخعلی یزدی مذکور پس از عودت بایران و ایصال الواج  
 با جبا و طاقات با اسرای ضرطوم با حاجی سید جواد و انا سید مهدی و حاجی یزدی و انا نیز از اجتر  
 ابدیه از مسافرتین را برین فرار شرکت دادند و حاجی سید جواد مقیم اسکندریه مصر شد و انا  
 و که عزیزی در سویس رئیس نمودند با دای تجارت نمودند و انا شیخعلی و میرزا عیسی بدوره کرد  
 نیز مشغول گشتند و بدبطریق مرکزی برای ارسال الواج در مساجد با جبا از عراق با سکنند  
 و بعضی دایران برقرار گردید و انا محمد حسن نام منشی سفارت انگلیس در طهران که جوانی خوش  
 نویس و مخلص بود با جبا میرساند و افراد این طایفه خصوصاً فضل و مقبلین از وصول الواج  
 انتباه و نهانش یافته بشهر تبلیغ قائم و متدرجا نفوسی کثیر درین امر وارد شدند و متقا  
 از طماننا و غیر هم باشد بقضا بر جا بسته با اتفاق حکمرانان و عمال دولت بعضی آن دوا  
 و عیال این طایفه قیام نمودند

تعمیر مکتب اعلی در شیراز

نظر بانیکه بعد از واقعه شهادت حضرت نقطه اولی اشرا شریاز چادر با منقش خوانند و  
 بستگانش شدند و عزم اعلی در سالهای بعد با اخت اقمی خود که حرم خان شیبید بود

سال ایت ۱۲۵

۱۸۷۱

واقعات سال ۱۲۸۸ هجری

بخانه میرزا آقازاده تمام آثار مرتبه را بدر برد و اینکه اثر از مذکور بخانه رسیدند چیزی از کتب و آثار نماندند و میرزا آقازاده بخانه محمد ظالم کشیدند و او پس از تعقیب و تشدد و سوال و جواب چندی اصرار را همی کرد که میرزا آقا نسبت بحضرت نقطه اولی و جمال اقدس الهی سخنان نارد و بر زبان را ندولی محروم ماند و آن مظلوم را بانامه که بگلکمران در خصوص وی نوشت بدار حکومت فرستاد و شیر الملک و وزیر فارس مذکور موقع بدست آورده اسماء عده از شاهسیر اجابت نزد حکمران برشمرد و در غیب برگرفارشان نمود و حکمران شاهزاده سلطان را در نزد حاکم سلطنته سابق الذکر بود و برای انجام این کار استین بلازد و از میرزا علی محمد خان غلام الملک کاری از پیش زرفت و جمعی از معارف اجابت گرفته بدار حکومت آورده جسس کردند که آسایشان بدین تفصیل است میرزا ابی حیاط میرزا محمد جعفر حیاط که بلاشی آمده باشم قصاب مشهدی ابوالکاسم هزار آقا میرزا ابانفر حاجی ابوالحسن هزار محمد خان بلوچ کرطابی سخنان سردستانی آقا علی محمد تبه فاضل زرقانی آقا علی محمد تبه بکا و پس از ایامی طویل یکی متذرفا بموجب شفاعت و وساطت برخی از آقا و مسائل اخیری فخاصی بانستند و فقط میرزا آقا را کاتب سازد و میرزا ابی حیاط و مشهدی محمد جعفر حیاط بر جای ماندند و شیخ ظالم فتوی قتلشانرا نگاشت و حکمران امر داد هر مظلوم را شبانه در محبس خفته کردند و صبح روز بعد اجسادشانرا تسلیم غلامه شان نمودند که غسل و کفن و در قبرستان معروف بدار سلطنت دفن نمودند و بدین طریق نماندند و غلامه انصافا یافت ولی امالی بلد تا مدتی در قاحت کرده اشعار بجوتیه در شان نشان گرفته در کوی و برزن کف زدند و خواندند و در یوم اربعین شهادتشان طبق بار بار از شاههای گو سفند

سال هجرت و نهم

۱۸۷۱ م

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق

برخیزد و مادرش نزد تنبیه زنده برسد که آيا چه خطالی در کتب شدیم که پسر را چنین چوب زده بکار  
 مردن بر سرانده نمی مجتهد بدو پرخاشش کرده گفت ای چگونه تو هم بابی هستی از محض دور دم شو  
 از آن پس نیز پرستیده ظلم و جنای مجتهد با ایشان رسید چنانکه میرزا ناچار مصمم بر طغیان گردیده  
 مسلح شده بر رهنرزی در مقام از چنین مردم بزخو است و خسارت بر همه گونه از آنالی رسید و جمعی  
 مسلح در پراکنش مجتمع شدند و راه آمدند از اطراف کاشان مسدود گردید و میرزا را شاه میرزا خوانند  
 و متذکره جاحدت و عدالتش <sup>حظ</sup> مقامی رسید و سال دولتی را گرفته قبض الاصول بنام خود میداد و بجز  
 عده خود و بنوعی که میخواست میرساند و شاه چنین نیرشت که آن برادر بکرم مالیات فلان محل را  
 بگیرد چه باین جانب حاصل شد و نوبتی مالیات فارس که معتقد الدوله بظهران ارسال داشت او  
 قبض کرده قبض الاصول نزد شاه فرستاد و چون خبر جمیع ناصر الدین شاه رسید مصطفی قزوینی  
 سر تپ ایل عرب ساکن اطراف اصفهان و کاشان را نامیرد دستگیری و با اعدام وی نموده حکم داد  
 که هر که را با او مربوط است بگیرند چه خبر بمقتضی رسیده که چندین هزار بابی با شاه میرزا متفق اند و  
 غیر تپ ظهران متصرف میشوند و سر تپ مذکور با او در وی خود کاشان را معسکر و مرکز ساخته  
 تجسس و تفتیش از بابیان متفق و معتقد با شاه میرزا برآمد و معاندین مفیدین نام شیخ ابوالقاسم  
 بردند و شیخ مذکور از ایل قریه نازگان تابع قصبه کاشان و ملا و مرجع و بنی احمد و دوزخا  
 و عباد و معتقدین اینها لغت بود و شاه میرزا از او کمال احترام و تحویل مینمود و در تفتیش جمعیتش  
 بتقریه مذکور در خانه شیخ ریخته او را دستگیر و خانه و امانی قریه را تاراج کردند و شیخ را با اوج  
 و آثار که در خانه اش بدست آوردند بکاشان کشیدند سلیم خان میرزا احتشام الملک حکمران  
 نمودند و حکم حاکم چوب بسیار بر او زدند و عوانان و درجهان پهلوایش را بترسیدند و شکستند

سال هجرت ۱۲۹۰

۱۸۷۱ م

واقعات سال ۱۳۸۸ هجری

تغایف نمودند و روزی بعد مصطفی قنچیان برای خود آرائی در عصب ساخت و با در سبیده بر  
گشتند و عده از بهر ما را بدست آورده با انواع عذاب و عتاب محذب کردند و درین رانی بر  
و بعضی را گشتند و برخی را اسیر کردند و چند تن را بعد از ضربت حبس رها نمودند و در خلال  
این احوال محاکمشکنان حکومت کاشان بصدور دستگیری شیخ مارگانی بودند ولی او را  
بدست نیاوردند چه که او پس از استخلاص از حبس سابق پوینده سواری و مخفی بود و حاکم  
مقتضی احتفالی پیاوه و محتاطانه نزدش میفرستند و محلی در کمال احتیاط ولی برپا و  
اخلاص انقاد مییافت و شیخ عادت الواح و آیات محمود و از روی شهادت در سبیل  
این امر میگردد بنوعی که آحاد و اجاز شدت انجذاب گیر یاد طبران بودند و نیز از عید نه  
مقتضی مذکور حکم شاهی و سعی حکومت را در گرفتاری شیخ با جفا خرد او و لاجرم حسب میل  
ایشان شیخ بکلی پنهان و مخفی شد و نامورین حکومت برای دستگیری شیخ بصدور  
اذیت و جفای اجباب برآمدند و مردان در زمان حضور و خبر شیخ را شنیده از راه پی کردند  
تا از شیخ خبری بدست آرند و نرسیدند تا آنکه تنی از اهل مارگان را بوعده مای مالی  
بفرستند و او بر دیر و چرب تنی نرزد اجازت دهد اظهار داشت که از طرف میرزا عید نه  
مقتضی مذکور حاصل پاجبی برای شیخ است و از محفل احتفالی وی اگر کسی یافت و او را  
نامورین حکومت نمود تا بغایت اذیت و شدت بر اسی نشاندند پامایش را بر شکم  
مرکت و دستهایش را از پشت بستند و با سختی و جفا بکاشان و دار انگوته بردند  
و بچین انداختند آنگاه در روز جمعه بمشکام خرد و برابر ای شهادت حاضر گردیدند و او در  
آن سن شیخ و ضعف و نفاحت چهره نورانی و نفس منور از ایمان و اطمینان و

سالی ۱۶۴۱  
تیسریم

۱۸۷۱ م

واقعات سال ۱۶۸۸ هجری

شده اند و دین مجتهد ترک کرده اند باینجه شوند و بکمال حال و مال خود بشنند و کمونی به فضای خود  
 باینصورت داد که آنان را در کرد حاجی میرزا علی اکبر گنبد آشته نظوری خبر ملاقات حاجی ندارد و پدر  
 و برادر ودانی یکی علقیان حاصل کرده از حاجی خواسته که ملاقات وی حاضر شود تا سایر احوال را نیز  
 رماناید لاجرم حاجی با اتفاق ایشان نزد سرتب رفت و او احترام بجای آورده همه را برای صرف  
 نماز در نزد خود گنبد آشت و هنگام عصر چون خواسته از مضر دی بیرون آیند حاجی را گنبد آشت  
 و بانان گفت بروید و حاجی ایش نیز میمان من است و در آشت با حاجی مصاحبه طولانی  
 کرد و همی از محل اختفای شاه میرزا پرسید و از ایام آفات حاجی در بغداد در جواری بی و از عقیدتش  
 جوایش و حاجی شرحی از جلال و عظمت ایشی در عقیدت و ایمان خود بصراحت و فصاحت  
 و شجاعت بیان کرد و سرتب حکم داد که این بابی را هم نزد بابیان دیگر حبس نمایند زیرا همه  
 دشمن شاه اند و حاجی بر قدر بیان داشتند لال نمود که این سخن بشتاده است و ما دشمن شاه نیستیم  
 اقدانی نمود و حاجی ذکر قسم و عهد نامه اش بیان آورد و او چنین گفت در آنوقت نمیدانستم  
 شما بانی هستید و با بجمه حاجی میرزا علی اکبر را حاجی میرزا جمال الدین و آقا محمود زنجیر کردند و در زند  
 بستگان حاجی چنین گفت او را باید بظلمان فرستم تا ساد آنچه خواهر محبری دارد و پدر و خویشاد  
 حاجی که همه از تجارت نامی بودند اصرار در جو است نمودند تا عاقبت فرار باین شد که مبلغ بسیاری  
 نفوذ تسلیم سرتب نمایند و حاجی مستخلص شده و چنگه قسم اکثر نفوذ بدست سرتب سید از با نورد  
 که در شبی حاجی را با کرده بدولت میگویم که اگر بخت و نیز از آقا محمد جواد و آقا نصر الله و حاجی محمد تقی و  
 غیر هم از مالی سراق در هم و دیار بنید و خست و در مدت آفات در انقبضه شام و نماز در خست  
 درخت حجاب و لوازم بسیار و غیر ما را از احوال گرفت و بمالعی اثره و زره بنام حق کج خط خبر بسین

# سال هجرت و نهم

واقعات سال ۱۷۸۸ هجری

۱۸۷۱ م  
د آب غذا برادرزاده میرساند و در شب چهارم عمود برادرزاده متفقاً با غات قصبه رفته بخانه پسرش  
رسیدند و در آن وقت شبانی با خطرات سختی گذرانند و در شب مصطفی قلیخان خود این فساد را  
بر آن گنجهت ولی انظار نسبت به پسرش اعلی داد و بلا صراحت حاجی میرزا اعلی کبر و برادرش  
همکاران و همکاران شاه میرزا و بعضی از بانی قصبه بکثیر با عده سوار بطهران فرستاد و مادر حاجی میرزا  
علی کبر که بابت محرمه رشیده و از بستگان میرزا جعفر خان وزیر بود با اتفاق پسرش آقا محمد مهدی پابی  
داد خواهی و حضرت دستخلاف پسر و برادرش میرزا سپهر طهرانی گشت سخت بکاشان وارد شده  
از حاجی آقا محمد مجتهد مذکور توصیه گرفته سه روزه خود را بطهران رساند و با برخی نوان هم دست شده  
بخانه عزت الدوله خواهد شد و قصبه رحمت امانت و نقدیات و غارت های مصطفی قلیخان  
باشدت و کبری و زاری شرح داد و شاهزاده خانم را غیرت برافروخت که چرا در قصبه متفقاً با او  
چنین خرابی و بیگانه کردند و بواسطه وی خود از شاه رسانده با کمال جسارت و فصاحت شرح احوال  
گفت و عزت الدوله از شاه سر برنده گرفته ناله و شکایت نمود و از آن سو گماشتگان مصطفی قلیخان  
حاجی میرزا اکمال الدین و آقا میرزا محمود و حاجی میرزا علی کبر و برادرش برخی دیگر را که مجموعاً بنفقه  
بودند وارد طهران کردند و موافق اخباری که مصطفی قلیخان پشاه داده بود برای اعدام در  
کاروانسرای میدان معروف بیای قاپوق و میدان اعدام درود و نزول دادند و میرزا غنیان  
بی درمی رز آمان ذکاب ایاب همی کردند چنانکه حاجی میرزا علی کبر متعجب شده فریاد کشید  
گفت ای بابین چه ظلمی است که در دو سیاهش ایران را فرا گرفت مصطفی قلیخان عرب چندین  
رعایای صدیق دولت چون از عهده قبض و اخذ شاه میرزا بر نیامد بنام با بی سرکشی میرزا  
خواری دولت نشاند که طاعنی و عاصی و قاتل و سارق نبودیم حال اگر قصد قتل ما را دارید

بر این داداشت که او را دستگیر و حبس نموده بشمارت رساند و بعد از واقعه مذکور بتامین  
احای کرمان در سخت تصیفات و محروم از اسبیت و اسایش بودند

### فصل در زبجان

در زبجان عامه بر شور و طغیان حسب تحرک و تهنج در میان مباحثت و مخالفت بهایان  
برآفتند و حکمران چند تن از ایشانرا که از آنجمله حاجی ایمان و آقا رسول قباد و آقا فتحعلی بودند  
دستگیر کرده اسرا مغلولا بطهران رسانند تا بنا بر آنکه ضمه و در قید و کند و در بحر کران بداشند  
و آنمغلولومان چهارده ماه بنوع مذکور محبوس بودند تا بعزت شدت مجامع در ملک و پریشانی  
انظام امور دولت و ملت مستغض شده بوطن برگشتند

### بدرایش محضمان قره‌مین روز و الشان

بزرگامده علی شخص اکبر را که درین بخش ضمن تفصیل احوال عامله جمال اهی و نیز در مطاردی بخشها  
آینه شرح احوال و احوال خسران مالش ما بدیم از صغر سن تربیت و مالش انوار اهی حسب مصالح  
ضروریه وقت سان و زبان در اشا مکاتب موهبه بعبیه و دار سیه بر اسلوب آیات آثار  
الکبیه جریان یافت و چنانچه نیز یکی تعلیم از انوار اعلی کرد او نیز بسبب نکات آیات  
جمال اهی تعلیم و حکایه و تسبیح و تلمیح همی نمود و نشان مذکور حسب دستور مکاتب دارد

در این سال ۱۲۸۸ مجامع شدید مشهوره مترا سر بر انرا اطله کرد و هزاران نفوس که از آنجمله جمعی کثیر از اعدای این امر بودند  
طعمه بداک گشتند و ناصر الدین شاه نیز سفر عزم زیارت بعراق رفت و در یوم بیستم جمادی ثانیه از طهران بیرون آمد و در  
غیاب کربا پرسش کامران نیز انانیت سلطه نامور رسید با امور ملک گشت و در مصیبت کلمه شیان کجا نقیض رسیدند و  
بسر زبجان کله نین کران پنج عسکر یمن و شیر ما حرمت یاران کرده و در ندرت شنبه غره و کجه بطهران در نحو نمود



سال هجرت و هجرت

واقعات سال ۱۳۴۸ هجری

۱۸۷۱ م

بجایی که هستند که در اظهار مقام باطن جمال الهی خوانند و صفه به بطریق بیان کردند که در هر یک از ادوات  
الیه برای استعارت و تعالیم ربانیه و وسیله کل کل ظاهر شوندگی در مقام اجراء احکام و توسعه اداره امور  
ظاهره بایستد و دیگری بر جای تنبیه در بطن و انامه بر سر شمشیر و عمده از احباب فرزند بدین  
طریق دور خود مجتمع کردند و از طریق دیگر آن همه حواد فرادوی و ان شایع که نظم سمندر بهدایت و محاسن  
قیام نمودند و مناظره و مجادله مای شیده به بیان آمدند ای که عفتیه بکرات قیام بضر و خیر کردند  
و چند سالی بطرفین از یکدیگر قطع و فصل کرده مراد به نمودند و این واقعات بوجیه تکرار و تخریب خاطر الهی  
مدنی از قزوین بیان صرف توجه فرمودند و الواح و غنایاتی در حقیقت صادر شد تا آنکه حاجی محمد ابراهیم

و چنین سخنها شد و داده اند قل آن بعد من عبادی قد ضللتاه بقدر ما و انصافا لفسنا، یعنی من العالمین و اگر آنی از  
خطا مرخوف شود و در صورت خواهد بود قدر ما قوم ان ما کوانه قد ضللت قبولی و انه و انما من الین انهم به من جده  
السحرة هم سحائب الرعمه و غنایم بعضی و سرح الهدایه و اولاده من البریه ان یكون ثباته امری و ان ربک ما  
اتخذ شریکاً لا شیهما و در برابر اولاد نظیر اولاد مثلاً که انک شرق کجک و قضی الامر من الهی به العظیم  
انسی باری بعضی عقاید از اهل و احباب ان بد شیده شد سبحان به چگونه است که بعضی اختلاف داشت  
میدارند و از رضوان رضای الهی که سقر و آرا مگ و قلوب مستعد و اخذ و فرود است دوری بچونید آخر ای احباب  
صداناً اگر حبت ابراهیم در قلب موجود شد و هر چه عشت است با این شیخ و شاخ برین دایمه تا قلب از هر نوبه  
و خیال در تقاضی و بخاضی و جنسی و بعضی زور غ نشود آسوده شود گشت و از زلال مقصود و خواهد آساید دیگر  
مخایره خیال از تقاضی را بگوید و بر ساطح الهی که مرفع هر از تقاضی است شکا کرده هوای خود را در فضای  
درست فایده نایند تا بکسی انما مرزوق شود عبت ذکر ایند بیل بعضی اجتمای ان بعد از اخلاص کرم به عرض  
شد و لا اید من احد جزاء و لا شکوراً و البها من سلسله نه الا نبی مع حیاة عیسا و کرم تا سینه  
و یکی است از بعد از بعزین خطاب با شیخ کاظم سمندر

سال بیست و نهم

۱۸۷۹ م

واقعات سال ۱۷۸۸ هـ ق

و خانزادان محمد خواد فرزند وی شد و حاجی حسن ملاقات و تعلق یافتند و فرزند وی و سمندر را با این  
 ملاقات و تجدید معاشرت و مصاحبت داد و در مجلس مکرر عظمت مقام اهی و بزرگواری عیض  
 اعظم شرح بطراک و بعضی و مو عظمت همی نمودند چندانکه حاجی تبه حاصل و مجمع علوم اعرف  
 نمود که محل توجیه جز جمال اهی نیست و ما برادرش آقا علی عزیز توبه و انا به عرض و درخواست آن  
 شرف حضور نمودند و چون حاجی میرزا علی اکبر مرجعت با بران کرد و حاجی از قدم اهی برای وی آورد که  
 حادی اجازه بود پس با عانده اش بسال ۱۷۸۸ هـ ق عکاشا شافت و توبه اش قبول فرمود  
 و اذن مرجعت دادند و بران و همراش با بیخارت خطاب کردند که حاجی را در سه منزلی فرودین بگذارید  
 و همبیکه به منزلی آن بلد رسیدند حاجی در گذشت و جنازه اش را حمل بقرون کردند (۱۷۹۱ هـ ق) آنجا  
 برادرش آقا علی اجازت حضور طلبیده و فرود به کجا نمود و توبه اش مقبول گشت و استعدای  
 مجاورت نموده سالها طایف حول اهی مشغول بخدمت شد تا در آنجا وفات یافت  
 و به بزرگترین فتنه و افکار داینه عیضینه برای اید در عرب فسادستی معدوم و منشی گشت و ما  
 در این مقام برخی از مکاتیب میرزا محمد علی عیض اکبر و نیز تبری نامه اش را که در جواب بعضی از  
 و هم لوحی از بیانات جمال اهی را در حق وی ثبت میداریم تا احوال وی با اندازه روشنتر گردد

در مکتوبه بجهت محمد خواد فرزند از عکاشا خطاب بفرزین بقرون است شایسته و تا بدلات اینقول در میرزا باند  
 عباد بچشم شود در هر آن حدیثه بنمایند قسم محجوب بجا بیاید تصحیح حدیثه مثل جناب میرزا محمد علی روحی نموده  
 اگر اراده فرماید در وقت خلق میشود فوجقه در مجلس هر کار آنا سراسره روحی فداه قادر بر تکلم نیست چه رسد  
 بقصود و است اهی کسیکه در اینولا حضور بهر رسانیده اید کنن بعین شهود و ملاحظه نموده اند لازم با طایفه  
 و نیز در مکتوبه دیگر که بجهت محمد خواد فرزند از عکاشا بقرون برای آقا محمد خواد عمر جوان است داد فرودین

سؤال شصت و پنجم ۱۵۱

۱۸۷۱ م

واقعات سال ۱۲۹۸ هـ ق

بارگم ولا تقروا دانی قد اوتیت العلم صبیا ثم ارجموا علی ثم اشدوا علی عبودیت اللہ فی فطرتی  
 بامر من لدنہ و کونوا علی صراط الحق مستقیما قل یا قوم ان لا تمجوا ہو یکم ولا تسبوا منسجی ہذا  
 نصحتکم ان تم سمیعاً قل یا قوم ان شہدوا کیف افروا علی ذل البیتیان و قالوا فی حق بن  
 شان الآیات قد بلغ الی مقام یقولوا صبی قل ان تجوبون من قدرۃ ربہ ان یغنی علی شصت  
 آیاتہ و بیاناتہ فل فررتوا بغیبتکم بمازلت آیات ربہ عن لسان عبد غیبنا قل انتم یا قوم لا  
 تکونوا بمشکوم ولا متبعوا ہونہم ولا تسمعوا قولہم و کونوا مستقیما علی ہذا الصراط الذی قد کان علی  
 الحق با الحق خلیما و هو اشرکین و ما عندہم و ما فیہم من العوادم تسکوا سبیل العرفان بالہد و  
 نفسہ و ان توجہ الیکم احد من ہؤلاء ان عرضوا عنہ ثم انظروا جمال قدس محبوبہ و لسانی  
 من ایامی ستہ سنین اذا افانی الروح ثم لظنی فی صدری آیات جبینا و قد حقت فی ربہ  
 بندہ الفضل بیکم لتعرفوا قدرہ ربکم و کونتم علی الامر مستقیما و من اهل البیتان من انکر فی بعد  
 الذمی رفع اللہ عنی فلم التحدید و بذالم یکن محضہا بنفسی بل الکل صبی من کل اناث ذکورا  
 و مؤنثا لک بل البیتان ما سکوایہ الظلم عنی و کذبونی بعد الذمی و حوتتم الراجحوی الذمی  
 کان عیفا فی الاسم و فی التوح خلیما و اکت یا ایہا البید العیال لما ذکرتم فی کتابک لاجن  
 الاکبر و سنلتنی بان القی بیک ما القی بہ علی فوادی لہذا العقب بیک کت فی ہذا الکتاب  
 و المعنی الروح و ارسلت بیک فی ہذا الایام النی احاطتھا الاخران من شطر قریب و بعد  
 و سئل اللہ بان یوقک علی امرہ و یزکک ثمرات الایمان من سدرۃ الرحمن بک  
 علی امر الذمی بفرعہ کل مشرک شقیما و یرفک الی مقام لمن یجتجک جہات الایام و حشمتا  
 و یتخرج عن جنحہا و تقوم من لہا و علی انصر بک الذمی تالہ قد وقع فی سجن الشکر عن ورا

# سالی عجیب و نهم

واقعات سال ۱۶۸۸ هـ ق ۱۸۷۱ م

دانسته و حقرا زوزه می‌شاید نموده مالک الملک که بیک اراده بس مشهور آئینه خلق می‌شود چگونه می‌شود که در آن  
 ساحت دعوی وجود نمود این بند و نم بزل خود را منقود دانسته و میدانم دور کل چین از حساب کرم  
 سندی عم که قطرات نفیض نفسش ازین قب پر مرده منع نماید و آنه خیال نماید و در بسلسل عثمان  
 و آنه لاهوتی قدر بقدر و ایگانش دوستان خدا در این ارض حاضر میشوند و ملاحظه می‌نمودند که بر حجاب  
 بین آبی چه وارد شده قسم بکلیت خداوند قادر و احد که دشمنان بر قطع شجره آئینه قیام نموده اند و  
 معذک خود را منکولوم دانسته اند ایوم بوم نصرت و یوم قیام بر این امر اعزاعلی پس چشم از عالم  
 بپوشید و بر نصرت حق اقدام نماید و نصرتش تبلیغ امرش بوده و خواهد بود چنانچه از قلم بند  
 در الواح ذکر شده و همیشه مذکور آن بود که خداوند را در خلف حجاب یعنی عبادی مستند که ایشان  
 از اهل عیان نیامند و مقصود شما تا بوده اید که در آن ارض ساکنید و معنی عیان آنست که کوش  
 از کلمات و تسمیه مقدس نماید و لقب از حجاب ظنیه منزه دارید و بصیر خود در امور و ظهور الهی  
 ملاحظه نمایند حال همچو مفهوم میشود که شامش گشته اید حول بهراج طواف می‌نمایند  
 و از حرم آیه دور مانده اید در جبری عاکف شده اید و از حیوان ایی که در قطب حنبت فرودس  
 شده از او بعید مانده اید و گویا حی از آن رضوان تقرب جستند اید و استغفرانه عن ذالک  
 چه که اینعبه خود را گیاه هم نمیدانم علی چون در گستان قدس صعدالی ساکنم لذا ایراج صعدیه  
 از باطن من در مهبوب مود است و لکن این از فضل اوست بمن نه فضل من بر من من هیچم  
 و همه او لاله الهی ازین عظام بشنوبید و علی را بگذرید و خدای علی بر سر سینه دانه حجاب  
 و عن کل لعلین ابد گستان خدا هر حجر با قوت نیست و هر طلی برطن امن نه ان طلی است  
 که عالم را حفظ فرماید و ظل دوش محل امن نبوده و نخواهد بود از خدا میخواهم که آنجناب بر صول